

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال هشتم، شماره ۱۱ / ۲۱۸ / اردیبهشت ۱۴۰۳ / ۳۰ آوریل ۲۰۲۴

نسل کشی و مصادیق آن در ایران



در این شماره می‌خوانید:

جنایات جمهوری اسلامی علیه بهائیان، مصداق نسل‌کشی است

نقض حقوق بهائیان در ایران؛ تبعید اجباری و نسل‌کشی

کشتار مخالفان سیاسی در دهه سیاه شصت؛ در ایران چه گذشت؟

مفهوم نسل‌کشی و مصادیق آن در ایران

مصادیق «نسل‌کشی فرهنگی» در ایران

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: محمد مقیمی، آفاق ربیعی‌زاده و جواد عباسی توللی

صفحه‌بندی: مهور خوش‌قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت‌هایی که از روزنامه‌نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

جنایات جمهوری اسلامی علیه بهائیان، مصادق نسل کشی است



نسل کشی^۱ یکی از جرایم بین‌المللی است. برابر قوانین بین‌المللی تاکنون چهار جرم بین‌المللی مورد جرم‌انگاری قرار گرفته‌اند، افزون بر نسل کشی، دیگر جرایم بین‌المللی عبارتند از جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و جنایت علیه صلح. جرایم بین‌المللی موضوع حقوق بین‌الملل کیفری و حقوق بشر هستند. هدف اصلی حقوق بین‌المللی کیفری، اتخاذ تدابیری است برای جلوگیری از اختلال در نظم عمومی بین‌المللی بویژه صلح و امنیت بین‌المللی است. در این راستا، پیشگیری از وقوع جرم یا مجازات اشخاصی که مرتکب جرایم بین‌المللی از جمله نسل کشی شوند از موضوعات این رشته از حقوق است. با وجود این، امروزه جهان شاهد جنگ‌های بسیاری است. در بسیاری از این جنگ‌ها که داخلی یا میان دو یا چند کشور است، حقوق بین‌المللی بشردوستانه (قواعد در جنگ) رعایت نمی‌شود، این موضوع در برخی از موارد تا جایی پیش رفته است که منجر به ارتکاب جرایم بین‌المللی از جمله نسل کشی شده است. این در حالی است که جامعه جهانی نیز در پیش‌گیری یا محاکمه بسیاری از این جنایات ناکام بوده است. در این یادداشت به تعریف و برخی مصادیق

جرم نسل کشی، امکان محاکمه مرتکبان این جرم، نسل کشی بهائیان در ایران و نسل کشی فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته است.

به هرگونه اقدام و مبادرت به نابودی و حذف فیزیکی بخش یا کلیت یک گروه نژادی، قومی، ملی، مذهبی یا ایدئولوژیکی توسط یک گروه دیگر، نسل کشی اطلاق می‌شود است.^۲ کنوانسیون نسل کشی،^۳ یک معاهده بین‌المللی است که نسل کشی را جرم‌انگاری و دولت‌ها را متعهد کرده است که مرتکب این جرم بین‌المللی نشوند. کنوانسیون یادشده، نخستین سند قانونی برای جرم‌انگاری نسل کشی به‌عنوان یک جرم بین‌المللی و نخستین معاهده حقوق بشری بود که به اتفاق آراء از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۹ دسامبر ۱۹۴۸ تصویب و در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۱ لازم‌الاجرا شد.

ماده ۲ کنوانسیون یادشده، نسل کشی را چنین تعریف می‌کند، هر یک از اعمال زیر که به قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی انجام شده است:

(الف) کشتن اعضای گروه؛

(ب) ایجاد آسیب جدی جسمی یا روحی به اعضای گروه

(ج) تحمیل عمدی شرایط زندگی گروهی که برای نابودی کامل یا جزئی فیزیکی آن محاسبه شده است

(د) اعمال تدابیری برای جلوگیری از تولد در

1- Genocide

۲- گیدنز آنتونی و برد سال، کارن: جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، نشر نی، چاپ شانزدهم، ۱۳۹۹، ص ۲۷۵.

3- CPPCG

داخل گروه

ه) انتقال اجباری کودکان گروه به گروهی دیگر.

برخی مصادیق نسل‌کشی‌های معاصر

نسل‌کشی اویغورها در چین، یونانیان، آشوری‌ها و ارمنی‌ها بدست امپراتوری عثمانی، رواندا، یهودیان در آلمان نازی، مسلمانان بوسنی، چرکس بدست روسیه، ایزدی‌ها بدست داعش، روهینگی‌ها در میانمار، کامبوج، هزاره‌ها در افغانستان و اوکراینی‌ها.

نگارنده بر این باور است که: آنچه این روزها در غزه می‌گذرد نیز از مصادیق جنایات نسل‌کشی است.



جامعه بین‌المللی به دلیل وجود حاکمیت‌های متعدد و تضاد منافع میان آنان، در ایجاد یک سیستم قضایی جامع تاکنون ناتوان بوده است. صلاحیت قضایی در دیوان بین‌المللی کیفری مشروط بر این است که یک کشور یا طرف مقابل درگیر در یک منازعه با آن کشور، اساسنامه این دیوان را امضاء و صلاحیت قضایی آن را پذیرفته باشد. راهکار دیگر برای اعمال صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری ارجاع یک موضوع از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد است که این موضوع نیز متأثر از اعضای دائم این شورا است که دارای حق وتو هستند. امری که ملاحظات سیاسی در آن عیان است.

اگرچه، در خصوص جرایم بین‌المللی از جمله جرم نسل‌کشی اعمال صلاحیت قضایی جهانی

پیگیری قضایی جنایات نسل‌کشی

با وجود اینکه همه امضاءکنندگان کنوانسیون نسل‌کشی متعهد به جلوگیری و مجازات جنایات نسل‌کشی خواه در زمان صلح یا در زمان جنگ هستند. برخی موانع اجرای این کار را مشکل می‌کند. برای نمونه، برخی از امضاءکنندگان این معاهده از جمله کشورهای ایالات متحده آمریکا، هند، مالزی، بحرین، بنگلادش، فیلیپین، سنگاپور، ویتنام، یمن و یوگسلاوی سابق، با این شرط که هیچ ادعایی برای نسل‌کشی را نمی‌تواند بدون رضایت این کشورها علیه آن‌ها به دیوان بین‌المللی کیفری مطرح کرد، حاضر به امضاء این معاهده شدند.

درگذشتگان آنان نیز مورد تعرض قرار می‌گیرد، می‌توان گفت که جمهوری اسلامی در خصوص بهائیان مرتکب نسل‌کشی شده است. اگرچه، به دلایل پیش‌گفته در حال حاضر امکان رسیدگی قضایی به این جنایات در یک دادگاه بین‌المللی وجود ندارد. البته نگارنده بر این باور است که نسل‌کشی هموطنان بهائی در ایران مورد بی‌اعتنایی نهادهای حقوق بشری و در راس آن‌ها سازمان ملل متحد قرار گرفته است. در واقع، این نسل‌کشی صرفاً به صدور بیانیه در محکوم کردن جمهوری اسلامی به نقض حقوق شهروندی بهائیان تنزل پیدا کرده است.

نسل‌کشی فرهنگی

از سوی همه کشورهای جهان در تئوری امکان‌پذیر است، ولی در عمل منافع و ملاحظات سیاسی کار را دشوار می‌کند و کشورها به دلیل عواقب سیاسی آن از اعمال صلاحیت قضایی جهانی خودداری می‌کنند.

نسل‌کشی بهائیان در ایران

برابر بند «الف»، «ب» و «ج» کنوانسیون نسل‌کشی و با توجه به اینکه پس از انقلاب اسلامی بسیاری از بهائیان از سوی جمهوری اسلامی به قتل رسیدند، بسیاری از اموالشان مصادر شد، مانع اشتغال و تحصیل آنان شده‌اند و به انحای گوناگون مورد شکنجه، اذیت و آزار قرار گرفته‌اند، تا جایی که حتی آرامستان‌های

نقض حقوق بهائیان در ایران؛ تبعید اجباری و نسل کشی



جواد عباسی توللی

«برخورد نظام با آنان (بهائیان) باید طوری باشد که راه ترقی و پیشرفت آنان مسدود شود...» عبارت بالا، برگرفته از مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در بهمن سال ۶۹، نمایانگر ستم مضاعفی است که در طول حیات جمهوری اسلامی در حق بهائیان ایران روا داشته شده است. اعدام‌های دسته جمعی بهائیان در دهه ۶۰، زندانی کردن رهبران و پیروان دیانت بهایی، اخراج گسترده دانش‌آموزان و دانشجویان بهایی از مراکز آموزشی، پلمب مغازه‌ها و محل کسب و کار آنها و حتی تخریب گورستان‌های بهایی، همگی حاکی از تلاش هدفمند حکومت جمهوری اسلامی برای حذف فیزیکی و اجبار به ترک سرزمین مادری پیروان دیانت بهایی است. قوه قضاییه ایران در طول بیش از چهار دهه گذشته با همدستی نهادهای امنیتی بدون اینکه بند قانونی مصرحی در قوانین داخلی ایران برای برخورد با پیروان آیین بهایی وجود داشته باشد، حتی دارا بودن اعتقاد به دیانت بهایی را جرم‌انگاری کرده و با انتساب دایره گسترده‌ای از اتهامات مختلف، اقدام به سرکوب بهائیان در ایران کرده است.

این در حالی است که نهادهای بین‌المللی و

دولت‌های مدافع حقوق بشر اما تاکنون واکنش موثری به این جنایات از خود نشان نداده‌اند. «چرا در طی دهه‌ها و سال‌های اخیر دولت‌ها، سازمان ملل متحد و نهادهای دولتی دیگر واکنش در خوری به تبعید دسته‌جمعی بهائیان از ایران نشان نداده‌اند؟ آیا می‌توان پرونده ایران را به دلیل نقض حقوق بهائیان به دیوان‌های و دادگاه‌های کیفری مختلف بین‌المللی کشاند؟ جامعه جهانی بهائی تاکنون در مقابل نقض حقوق بهائیان ایران در سطح بین‌الملل چه اقداماتی انجام داده است؟». مجله حقوق ما در همین زمینه با فرهاد ثابتان، سخنگوی جامعه بین‌المللی بهایی گفت‌وگو کرده است.

پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی تا امروز، هزاران نفر از شهروندان بهائی به دلیل برخوردهای امنیتی یا خفقان اقتصادی-اجتماعی، مجبور به ترک ایران شده‌اند. به نظر شما چرا در طی دهه‌ها و سال‌های اخیر دولت‌ها، سازمان ملل متحد و نهادهای دولتی دیگر واکنش در خوری به تبعید دسته‌جمعی بهائیان از ایران نشان نداده‌اند؟

از چند زاویه می‌توان به این موضوع نگاه کرد. به‌طور کلی، بخشی از مساله را می‌توان مربوط به قدرت یا اقتدار محدود جمهوری اسلامی دانست. جمهوری اسلامی در مقابل

فشارهای بین‌المللی مقاومت نشان می‌دهد. پناهندگی شده است. این بحران‌ها باعث شده تحریم‌های اقتصادی، انتقادهای دیپلماتیک، صدور قطعنامه‌ها و فعالیت‌هایی از این دست از سوی جامعه بین‌المللی تأثیر محدودی در خط مشی‌های سیاسی و داخلی جمهوری اسلامی دارد.

در عین حال که سران حکومت جمهوری اسلامی تا حدی هم نگران آبرو و آینده بین‌المللی خود هستند و نمی‌خواهند به‌عنوان یک کشور ناقض حقوق بشر شناخته شوند از طرف دیگر اما به فشارهای بین‌المللی هم عکس‌العملی نشان نمی‌دهند.

نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل و کشورهای عضو آن، اولویت‌های خود را در رابطه با ایران به دلایل راهبردی و استراتژیک معین کرده‌اند. این کشورها معین کرده‌اند که منافع خودشان تا حد قابل قبولی تامین شود. از این رو، فشارهایی که در زمینه حقوق بشر به جمهوری اسلامی وارد می‌شود، ممکن است منافع راهبردی این کشورها را به خطر بیندازد.

در نتیجه این مساله باعث شده است که حقوق بهائیان و به‌طور کلی حقوق شهروندان ایران مورد توجه دولت‌ها قرار نگیرد.

نکته دیگر این است که در چند سال اخیر با بحران‌های بسیاری مواجه بوده‌ایم. جنگ ایران و عراق و پس از آن جنگ خلیج فارس که به رهبری آمریکا علیه عراق افتاد، جنگ‌های سوریه و افغانستان، همگی منجر به بی‌خانمان شدن میلیون‌ها نفر و تشدید بحران عمیق

افزایش می‌دهند اما متأسفانه جمهوری اسلامی تمام آن‌ها را نادیده می‌گیرد و به سیاست‌های ضدحقوق بشری خود ادامه می‌دهد.

جامعه جهانی بهائی، تاکنون چه اقداماتی در سطح بین‌المللی در برابر تبعید دسته‌جمعی و اجباری شهروندان بهائی از ایران انجام داده است؟

اقدامات جامعه جهانی بهائی را می‌توان هم از منظر داخلی و هم خارجی مورد توجه قرار داد. از اوایل انقلاب هنگامی که بیش از ۲۰۰ تن از بهائیان اعدام شدند و سپس هزاران نفر از دانشجویان بهائی از حق تحصیل محروم و ده‌ها هزار مورد از املاک بهائیان مصادره شد، جامعه جهانی مترصد بود تا از طریق قانون اساسی در ایران و سیستم قضایی ایران دادخواهی کند و این مطالب را به نهادهای داخل کشور بسپرد. نقض این موارد با قوانین داخلی نیز متناقض است اما با کمال تأسف هیچ کدام از این اقدامات پاسخی نگرفتند. در نتیجه جامعه جهانی بهائی مجبور شد تا به نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و حتی کشورهای مختلف نظیر پارلمان اروپا، کنگره آمریکا، پارلمان کانادا، استرالیا و برزیل برود تا شاید اگر این نهادها و دولت‌ها تا حدودی در ایران نفوذ داشته باشند، بتوانند مشکلات بهائیان را رفع کنند.

بسیاری از بهائیان که نتوانستند فشارهای موجود را تحمل کنند، بالاجبار ایران را ترک کردند. جامعه جهانی بهائی در آغاز کار، برای

کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل UNHCR فعالیت‌های زیادی کرد و نشان داد که چگونه حتی زمانی که در ایران اسم شخصی بهایی باشد، تحت خطر است.

بهایی بودن در ایران، فرد را در مخاطره مرگ یا انواع و اقسام خطرات جانی و مالی دیگر می‌گذارد. این موارد به‌صورت مستند به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل ارائه گردید و سبب توجه به پناهندگان بهایی در آن زمان و اسکان آن‌ها در کشورهای دیگر شد. همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، در حال حاضر با وجود بحران‌های جهانی در زمینه پناهندگان، مشکلات چنان افزایش یافته که مسایل مربوط به بهاییان در اولویت‌های ثانویه قرار گرفته است.

جامعه جهانی بهائی هم‌اکنون هم در تلاش است تا دشواری‌های بهایی‌ها را در سطح جهان نمایان کند. در وبسایت خانه اسناد بهائی‌ستیزی، تعداد زیادی سند موجود است که نشان می‌دهد حقوق بهاییان در ایران چگونه توسط دادگاه‌های رسمی نقض شده تا آنها مجبور به خروج از کشور شوند.

با همه این تفاسیر به نظر شما آیا می‌توان پرونده ایران را به دلیل نقض حقوق بهاییان به دیوان‌های و دادگاه‌های کیفری مختلف بین‌المللی کشاند؟ چگونه می‌توان جمهوری اسلامی را در این زمینه پاسخ گو کرد؟

این سوال مهم و پاسخ‌گویی به آن مشکل است. از این رو که پاسخ‌گو بودن از ضمیر و درون یک نهاد سرچشمه می‌گیرد و از خارج از کشور نمی‌توان کاری کرد. مگر اینکه به زور متوسل شد که البته جامعه جهانی به‌هیچ‌وجه برخورد خشونت‌آمیزی را قبول ندارد. در دادگاه‌های مردمی که برگزار شد، چندین خانواده بهایی شهادت دادند. هرچند که این دادگاه وجهه قانونی بین‌المللی نداشت اما با مستندسازی و جمع‌آوری مدارک، زمینه را در آینده برای برقراری یک دادگاه جهت رسیدگی به جنایات مقامات جمهوری اسلامی ایجاد کرد. در نتیجه بخشی از موضوع این است که چگونه می‌توان مدارک و اسنادی را جمع‌آوری کرد که

ناقضان بدانند که این مدارک مستند شده و همیشه وجود خواهد داشت بلکه ترس از پیگرد منجر به رأفت و عدالت در میان آن‌ها شود. نکته مهم‌تر کمپین‌هایی است که در سطح جامعه جهانی بهائی برگزار می‌شوند. چند سال پیش جامعه جهانی بهائی کمپینی درخصوص نفرت‌پراکنی داشت. اخیراً هم کمپینی یک‌ساله تحت عنوان «داستان ما یکیست» در حال برگزاری است. این کمپین‌ها هم در ایران و هم در خارج از کشور بسیار مورد توجه قرار گرفته و حکومت جمهوری اسلامی در حال حاضر به‌خوبی می‌داند که اکثریت مردم ایران به‌هیچ‌وجه تمایلی به این نوع رفتارها با هیچ اقلیتی به‌ویژه بهائیان که پس از سنی‌ها دومین

اقلیت دینی بزرگ ایران هستند، ندارند. این نوع آگاهی‌رسانی باعث می‌شود جمهوری اسلامی بیش از پیش، نسبت به ظلم‌هایی که بر مردم روا می‌دارد، آگاه شود تا بلکه این آگاهی بتواند آن‌ها را پاسخ‌گو کند.

گزارش‌گران ویژه حقوق بشر، گزارش‌گرانی که درمورد نقض حقوق اقلیت‌های دینی و آزادی مذهب فعالیت داشتند، یونسکو و سازمان بین‌المللی کار ارائه شده است. به‌عبارت دیگر، جامعه و نهادهای بین‌المللی به‌طور کامل از جزئیات نقض حقوق بهائیان در ایران اطلاع دارند. کمیته حقیقت‌یاب هم از این امر مستثنی نیست. همه مدارکی که جامعه بهایی جمع‌آوری و مستند کرده، به این کمیته و کمیته‌های دیگر سازمان ملل ارائه شده است. امیدواریم این مدارک بتوانند راه‌گشا باشند تا در طول سال‌های اخیر، تمام مدارک و شواهد شامل مصادیق نقض حقوق بهائیان در چندین حوزه مختلف به سازمان ملل متحد، امنیت شهروندان خود، پایبند باشد.

آیا جامعه جهانی بهائی با کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل درخصوص بازداشت‌شدگان بهائی خیزش سراسری زن، زندگی، آزادی همکاری کرد؟

در طول سال‌های اخیر، تمام مدارک و شواهد شامل مصادیق نقض حقوق بهائیان در چندین حوزه مختلف به سازمان ملل متحد، امنیت شهروندان خود، پایبند باشد.



اسلامی به طور گسترده، نسلی از مبارزان سیاسی آرمان‌گرا در ایران در دهه شصت را به جوخه‌های مرگ سپرد، با این پژوهشگر تاریخ معاصر گفت‌وگو کرده است.



آفاق ربیعی‌زاده

به لحاظ حقوقی نمی‌توان کشتار دهه‌ی شصت را ذیل عنوان جنایت نسل‌کشی تعریف کرد. اما به نحوی هدف این جنایت حکومت جمهوری اسلامی در سال‌های اول بعد از انقلاب، زدودن و از بین بردن گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف خود در جامعه، به ویژه احزاب چپ و مارکسیست بوده است. به نظر شما آیا می‌توان کشتار جمعی این دسته از زندانیان سیاسی را تلاش حکومت برای از بین بردن اندیشه چپ در ایران تلقی کرد؟

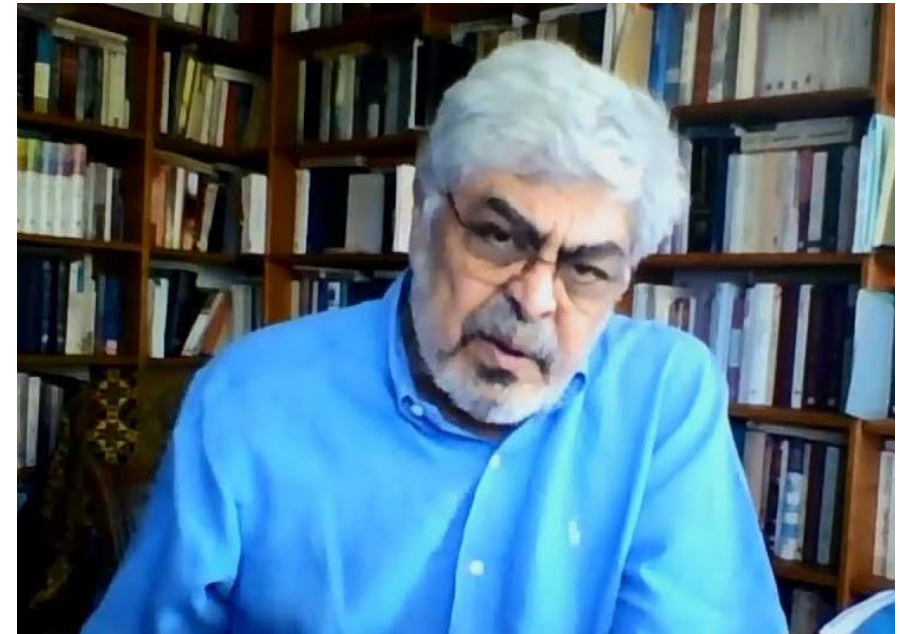
اجازه دهید پرسش را دقیق‌تر بررسی کنیم. اندک زمانی پس از انقلاب ایران در پایان سال ۱۳۵۷، یک موج کشتار آغاز شد که تا سال ۱۳۶۰ ادامه یافت. شماری از کسانی که در نظام گذشته مسئولیت‌های بالایی داشتند، بازداشت و زندانی شدند. شماری از آن‌ها را واداشتند که در تلویزیون از جنایت‌های و خیانت‌های حکومت شاه بگویند (امیرعباس هویدا، منوچهر آزمون، سپهبد نعمت‌الله نصیری، سپهبد مهدی رحیمی...)، شماری از آن‌ها نیز اعدام کردند. در همین دوران به سر وقت دیگری نیز رفتند که نه تنها با حکومت شاه همکاری نداشتند، بلکه با آن رژیم فاسد در ستیز بودند. از بهمن ۱۳۵۷

۳۶ سال پیش یعنی در فاصله ماه‌های خرداد تا شهریور ۱۳۶۷، هزاران زندانی سیاسی وابسته به سازمان فداییان خلق، سازمان مجاهدین خلق، حزب توده، سازمان پیکار و چند گروه و سازمان سیاسی دیگر، بدون محاکمه به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. برخی از آنان حتی دوران محکومیت خود را پشت سر گذاشته و در انتظار خبر آزادی بودند.

طبق آخرین خبرها، جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل برای حقوق بشر ایران، در پنجاه و ششمین نشست شورای حقوق بشر سازمان ملل و در جلسه‌ای که خرداد امسال با عنوان «بحران مصونیت در ایران؛ از دهه شصت تا مهسا امینی» برگزار شده بود، اعدام زندانیان سیاسی در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ در ایران را مصداق «جنایت علیه بشریت» دانست.

ناصر مهاجر، نویسنده، مترجم و پژوهشگر تاریخ معاصر، هدف سران حکومت جمهوری اسلامی از کشتار و اعدام گسترده مخالفان سیاسی در دهه شصت را ناشی از انتقام‌جویی، هراس حکومت از رشد اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران و جلوگیری از سرنگونی حکومت می‌داند. مجله حقوق ما برای یافتن پاسخی روشن برای این پرسش کلی که چرا حکومت جمهوری

کشتار مخالفان سیاسی در دهه سیاه شصت؛ در ایران چه گذشت؟



تا فروردین ماه ۱۳۵۸ که کشتار ترکمن صحرا بازدارند.

رخ داد، فاصله زیادی نیست. با این حال دو جریان گوناگون، با گذشته‌ها و مسئولیت‌های گوناگون، به زندان افتادند، شکنجه شدند و کشته شدند.

در پشت بام مدرسه رفاه که خمینی در آنجا زندگی می‌کرد، بسیاری از افراد را با گرایش سیاسی راست و سلطنت‌طلبی اعدام کردند. صادق خلخالی از مسئولان این کشتارها بود.

به فاصله‌ی چند هفته پس از تیرباران‌های مدرسه‌ی رفاه، خلخالی به ترکمن صحرا و سپس به کردستان رفت و کسانی را که مطلقاً گرایشی به سلطنت نداشتند و چپ‌گرا بودند، تیرباران کرد.

هدف اصلی از موج نخست کشتار، از واژگان

خودشان استفاده کنیم، انتقام و قصاص بود. سپهبد نعمت‌الله نصیری، سومین رئیس ساواک، سرلشکر رضا ناجی، فرماندار نظامی استان اصفهان و سرلشکر حسن پاکروان، دومین رئیس ساواک، کسانی بودند که در رژیم پیشین مسئولیت داشتند. همین کافی بود که قصاص شوند، بدون دادگاه و محاکمه و وکیل مدافع. هدف، هم تسویه حساب بود و وحشت پراکنی و انقلابی‌نمایی.

خیل کسانی را که در ترکمن صحرا و کردستان کشتند، حکایت متفاوتی دارند. آن‌ها را به‌عنوان محارب که در برابر «نظام مقدس جمهوری اسلامی» ایستاده‌اند، از بین می‌بردند. هدف هم بیشتر این بود که از تداوم انقلاب پیشگیری کنند و جنبش‌های مردمی را از رشد و گسترش

به عقیده‌ی من، مساله مطلقاً از بین بردن اندیشه‌ی چپ نبود. مساله از بین بردن یک رقیب بالقوه بود که می‌توانست در ادامه‌ی حرکت خود، موی دماغ جمهوری اسلامی شود و به‌عنوان یک نیروی سیاسی قدرتمند در برابر آن‌ها قد برافرازد.

فراموش نکنیم درست در همان روز انقلاب بهمن، فدائیان خلق تظاهرات بزرگی برگزار کردند با شعار «ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم». شمار عظیمی از مردم با این جنبش خود را هم‌هویت دانستند و در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها به تظاهرات پرداختند.

این در حالی بود که تنها یک جریان اسلامی وجود نداشت؛ بلکه گرایش‌های مختلفی در میان اسلام‌گرایان وجود داشت که همه زیر هژمونی و رهبری خمینی قرار گرفته بودند.

در جنبش چپ نیز از حزب توده ایران داشتیم، که در آن زمان کاملاً از خمینی حمایت می‌کرد، تا اتحادیه کمونیست‌های ایران، تا سازمان

انقلابی (حزب رنجبران ایران)، تا سازمان فدائیان خلق، تا سازمان پیکار و و. بیشتر این جریان‌ها در فکر تداوم انقلاب و فرارویاندن آن به یک انقلاب مردمی بودند.

جمهوری اسلامی از همان ابتدا در پی حذف رقیب قدرتمند خود در میان جنبش چپ بود. اما نتیجه چه شد؟ نتیجه این بود که تعداد زیادی از احزاب و سازمان‌های چپ دیگر نتوانستند پس از کشتار دهه‌ی شصت، به‌ویژه کشتار

در این مرحله، ائتلاف گسترده‌ای از جریان‌ها

آنچه که در بررسی رویدادهای تاریخی از اهمیت کلیدی برخوردار است، مرحله‌بندی است. در تاریخ‌نگاری اگر مرحله‌بندی نکنیم، هرگز تفاوت رخدادهای یک دوره را با دوره یا دوره‌های دیگر درنخواهیم یافت. فکر می‌کنم اشاره‌ی شما به کشتارهایی است که از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ آغاز شد. این کشتارها- دقیق‌تر بگویم- این مرحله باید به گونه‌ای مستقل بررسی شود. این مرحله همچون هر مرحله‌ی دیگر تاریخی، فازها و دوره‌بندی‌های گوناگونی دارد.

پیش از آن، مرحله‌ی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ را داریم. در این مرحله، آماج اصلی سرکوب حکومتی، «سلطنت‌طلب‌ها» بودند و شماری از «خلق‌ها» و دیگر مردمان ایران زمین، از کردستان و گنبدکاووس گرفته تا گیلان و مازندران، تا خوزستان. (توجه دارید که از واژه‌های رایج در آن زمان استفاده می‌کنم). مهم‌ترین ویژگی این مرحله‌ی سه ساله، به باور من این است که جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته بود خود را تثبیت کند.

در این مرحله، ائتلاف گسترده‌ای از جریان‌ها



و جرگه‌های اسلامی به زعامت خمینی، قدرت سیاسی را در دست داشتند: از ابوالحسن بنی‌صدر گرفته، تا مهدی بازرگان، تا دکتر کاظم سامی رهبر جاما (جمعیت انقلابی مردم مسلمان ایران)، تا حزب تازه تاسیس و بسیار نیرومند جمهوری اسلامی، تا جمعیت مؤتلفه اسلامی و حاج مهدی عراقی عضو گروه فدائیان اسلام، محمد منتظری و هادی غفاری و... فراموش نکنیم یک جنگ قدرت گاه آشکار و گاه پنهان میان این‌ها و در درون حاکمیت در جریان بود؛ به‌منظور فرادستی (هژمونی) یک یا چندتایی از آن‌ها بر دیگران.

در گردهمایی ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، و سخنرانی بنی‌صدر در دانشگاه پلی‌تکنیک تهران، آشکار شد که جنگ قدرت در درون حاکمیت به نقطه‌ای حساسی رسیده است. در آن هنگام بود که مردم دریافتند که بنی‌صدر بیش از آنکه با خمینی و حزب جمهوری اسلامی همراه باشد با مجاهدین خلق، همراه شده است. در آن روز بنی‌صدر در میان افشاگری‌هایش، نام پاسدارانی را که به تظاهرات مردم حمله کرده بودند، خواند. ۱۴ اسفند یک نقطه‌ای عطف بود که به گسست بنی‌صدر از خمینی انجامید و شکل‌گیری ائتلاف بین بنی‌صدر و مجاهدین خلق.

نیروهای مختلف لائیک و سکولار که مخالف جمهوری اسلامی هستند، سودای سرنگونی آن را در سر می‌پروراند و شکل دادن به گونه‌ای حکومت لائیک را، دست در دست هم بگذارند و به همکاری برآیند. از هواداران شناخته شده‌ی این طرح هدایت متین دفتری بود و زنده‌یاد غلامحسین ساعدی بود، نیز زنده‌یادان باقر پرهام، منوچهر هزارخانی، ناصر پاکدامن، شکرالله پاکنژاد و چهره‌های دیگر.

جمهوری اسلامی ایران، شکل‌گیری این ائتلاف را بزرگ‌ترین خطر علیه هستی (Existence) خود پنداشت. گمانِ سران جمهوری اسلامی این بود که اگر این ائتلاف را فوری از بین نبرد، حکومت‌شان سرنگون می‌شود. بنابراین به تدارک

راه‌پیمایی اعتراضی وجود دارد. اما بیشتر پژوهشگران بر این باورند که بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند. شمار زیادی از شرکت‌کنندگان در تظاهرات بازداشت شدند. شمار زیادی از این دستگیرشدگان در ماه‌های پسین زیر شکنجه قرار گرفتند و کشته شدند. بسیاری را بدون اینکه اسم و رسم‌شان را بدانند، کشتند و حتا عکس برخی از آن‌ها را در روزنامه‌ها چاپ کردند. خمینی همان هفته‌های نخست پس از انقلاب به صراحت تمام گفته بود که برای کشتن و از بین بردن مخالف و محارب، کافی است که او را احراز هویت کنیم و نیازی به دادگاه و بررسی و وکیل نیست. عین این جملات را اسدالله لاجوردی هم به زبان آورد که در آن دوران رئیس زندان و دادستان بود.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی در روز ۳۱ خرداد اعلام کرد که ۱۵ نفر که در تظاهرات ۳۰ خرداد مشارکت داشتند، اعدام شده‌اند. از این ۱۵ تن، دست‌کم چهار نفر نه تنها در تظاهرات ۳۰ خرداد شرکت نداشتند، که در آن زمان زندانی جمهوری اسلامی بودند؛ از آن میان سعید سلطانپور و محسن فاضل. این اقدام جمهوری اسلامی اما پیام و معنایی روشن داشت. معنای سیاسی آن این بود که جمهوری اسلامی با جریان چپ جامعه وارد جنگ و جدالی تعیین کننده شده و بر آن است که جنبش چپ را به شدت سرکوب کند.

دو سه ماه اول، نام شماری از کشته‌شدگان را در صفحه‌ی اول مطبوعات دولتی و نیمه دولتی (اطلاعات، کیهان، صبح آزادگان و دیگر

سرکوبی همه سویه برآمدند و برنامه‌ریزی دقیق و زمان‌بندی مناسب برای یورش بی‌رحمانه به طیف گسترده‌ی دگرخواهان و دگراندیشان که آن‌ها را برحسب میزان مخالفت‌شان با جمهوری اسلامی دسته‌بندی کرده بودند.

انتشار حکم عزل بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ و اعلام دو فوریتی حکم عزل وی از ریاست جمهوری، که بنا بود اول تیر ۱۳۶۰ در مجلس شورای اسلامی مورد بحث قرار گیرد، سبب شد که بنی‌صدر و مجاهدین فراخوانی دهند برای اعتراضی همگانی به این «عمل غیر قانونی» به روز ۳۰ خرداد.

آمار گوناگونی از شمار شرکت‌کنندگان این

روزنامه‌های آن زمان) منتشر می‌کردند. هدف، ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود تا کسی جرات نکند فردا پا به خیابان بگذارد. این کشت و کشتار کم پیشینه، چند ماهی ادامه داشت؛ روزانه.

کافی‌ست به برگ نخست روزنامه‌های آن زمان نگاهی بیاندازیم تا ببینیم دامنه‌ی کشتارها و تیرباران‌ها را. برای نمونه، تیترا کیهان را بنگریم: «دیشب در اوین ۸۰ نفر تیرباران شدند». پس از مدتی اما از پخش خبر اعدام‌ها پرهیز کردند. این البته به معنای آن نبود که به سیاست اعدام زندانیان سیاسی پایان داده‌اند. در واقعیت، شی نبود که شماری از جوانان وطن را تیرباران و یا حلقه‌آویز نکنند. این موضوع در بسیاری از یادمانده‌های زندانیان سیاسی، گزارش‌های عفو بین‌الملل، یا دیدبان حقوق بشر آمده است. اما دیگر به سود جمهوری اسلامی نبود که از جنایت‌های خود داد سخن دهد، آن را در بوق و کرنا بگذارد و برگی دیگر به پرونده‌ی سیاه خود بیافزاید. چرا که دیگر از خطر گذشته بود و به شکلی از ثبات رسیده بود. آری، اعلام نکردن اعدام‌ها به معنای پایان اعدام در جمهوری اسلامی ایران نبود. توجه کردن به این نکته، بسیار مهم است، حتی برای فهم مکانیسم کار جمهوری اسلامی هم امروز.

از سال ۶۰ تا پیش از کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در سال ۶۷، چند هزار نفر زندانی سیاسی چپ‌گرا و مجاهد را از بین بردند. مجاهدین خلق به خارج از کشور کوچیدند. روزنامه‌های آن زمان) منتشر می‌کردند. هدف، ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود تا کسی جرات نکند فردا پا به خیابان بگذارد. این کشت و کشتار کم پیشینه، چند ماهی ادامه داشت؛ روزانه. کافی‌ست به برگ نخست روزنامه‌های آن زمان نگاهی بیاندازیم تا ببینیم دامنه‌ی کشتارها و تیرباران‌ها را. برای نمونه، تیترا کیهان را بنگریم: «دیشب در اوین ۸۰ نفر تیرباران شدند». پس از مدتی اما از پخش خبر اعدام‌ها پرهیز کردند. این البته به معنای آن نبود که به سیاست اعدام زندانیان سیاسی پایان داده‌اند. در واقعیت، شی نبود که شماری از جوانان وطن را تیرباران و یا حلقه‌آویز نکنند. این موضوع در بسیاری از یادمانده‌های زندانیان سیاسی، گزارش‌های عفو بین‌الملل، یا دیدبان حقوق بشر آمده است. اما دیگر به سود جمهوری اسلامی نبود که از جنایت‌های خود داد سخن دهد، آن را در بوق و کرنا بگذارد و برگی دیگر به پرونده‌ی سیاه خود بیافزاید. چرا که دیگر از خطر گذشته بود و به شکلی از ثبات رسیده بود. آری، اعلام نکردن اعدام‌ها به معنای پایان اعدام در جمهوری اسلامی ایران نبود. توجه کردن به این نکته، بسیار مهم است، حتی برای فهم مکانیسم کار جمهوری اسلامی هم امروز.

ساده‌ی خود، با ده‌ها مشکل روبه‌رو بودند. به این ترتیب سال‌ها به درازا کشید تا جنبش چپ برای ادامه‌ی هستی خود حداقل‌هایی را به‌وجود آورد. امروز جنبش چپ ایران، قدرت، و موقعیتی را که درست پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران داشت، ندارد. آنچه امروز می‌بینیم، نتیجه‌ی منطقی آن چیزی است که در دهه‌ی ۶۰ بر جنبش چپ رفت و گذاشت چپ قد راست کند.

بیشتر چپ‌ها برای اینکه سلول‌های اولیه خود را بازسازند، باید زمان زیادی می‌گذاشتند و با گام‌های کوچکی پیش می‌رفتند. واقعیت این است که هیچ‌کدام از تشکل‌های چپ‌گرایی که به خارج از کشور آمدند، نتوانستند موقعیت پیشین خود را به دست آورند و چنان که باید و شاید خود را بازآفرینند.

علاوه بر عامل بسیار مهم کشتار خونینی که در دهه‌ی ۶۰ اتفاق افتاد، شما چه عوامل دیگری را در عدم امکان بازیابی جنبش چپ ایران طی سال‌هایی که گذشت، دخیل می‌دانید؟

تردیدی نیست که وضعیت کنونی جنبش چپ را نمی‌شود و نباید به سیاست بی‌رحمی جمهوری اسلامی فروکاست. بی‌تردید عوامل دیگری هم در واپس نشستن جنبش چپ، نقش داشته‌اند. بحران فکری، بحران در خط مشی سیاسی، تبعید و جدا افتادگی از جامعه، از واقعیت‌های جامعه و از آن‌ها که می‌بایست در پیوندی اندام‌وار با جنبش چپ باشند و الهام‌بخش آن. وضعیت جنبش چپ با وضعیت مجاهدین همسان نبوده است. بیشتر مجاهدین به صورت سازمان یافته و متشکل به خارج از کشور آمده‌اند؛ با امکانات مالی، لجستیکی، سیاسی و... سازمان‌شان. جنبش چپ اما از اهرم‌ها و امکانات تشکیلاتی، لجستیکی و مالی چندانی برخوردار نبود. بیشتر چپ‌ها باید با هزار بدبختی

استثناء بر این قاعده حزب توده ایران است و سازمان فدائیان اکثریت. به این دلیل ساده که اعضای این دو جریان به شوروی و کشورهای بلوک شرق پیشین می‌رفتند که «برادر بزرگ‌تر» شان بود و آماده کمک‌هایی به برادر کوچک‌تر. این در مورد دیگر سازمان‌های چپ ایران که بر استقلال خود پای می‌فشردند و حاضر نبودند زیر بلیط هیچ نیرویی در جهان بروند، صادق نبود. این‌ها باید با دست خالی کار را از سر می‌گرفتند و از صفر می‌آغازیدند. بگذریم از این واقعیت تاریخی که با اوج‌گیری بحران در شوروی و «سوسیالیسم واقعا موجود» همه‌ی جریان‌های چپ- به نسبت‌های گوناگون البته- دچار بحران‌های اگزیستانسیل (Existential) شدند.

مفهوم نسل کشی و مصادیق آن در ایران



آفاق ربیعی زاده

از دیدگاه شما تعریف حقوقی نسل کشی چیست؟

آنچه که می‌توان از تعاریف بین‌المللی درباره «مفهوم نسل کشی» دریافت، این است که نسل کشی به معنای نابودی آگاهانه و عمدی تمام یا بخشی از مردم یک نژاد، مذهب یا یک ملت به دست دولت یا یک گروه غالب است. این مفهوم نخستین بار توسط رافائل لمکین، حقوق‌دان لهستانی-آمریکایی ابداع شد و مجمع عمومی سازمان ملل در نهم دسامبر ۱۹۴۸ به اتفاق آراء، «کنوانسیون پیشگیری از نسل کشی و مجازات آن» را بر اساس پیش‌نویسی که توسط لمکین ارائه شده بود، به تصویب رساند. پس از تصویب این کنوانسیون تاکنون، مصادیق بسیاری درباره نسل کشی در سراسر دنیا مطرح شده است. در ایران هم پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی و در طول بیش از چهار دهه اخیر، ده‌ها هزار نفر از مخالفان سیاسی و عقیدتی این حکومت از جمله بهائیان، کمونیست‌ها، اعضای سازمان مجاهدین خلق، مقامات حکومت پهلوی و بسیاری دیگر از سازمان‌های سیاسی و نحله‌های مذهبی، اعدام یا کشته شده‌اند. در ماده سوم از کنوانسیون پیشگیری از نسل کشی و مجازات آن، عبارت «کشتار دسته‌جمعی» به عنوان یکی از مصادیق نسل کشی به کار رفته است. «مجله حقوق ما» برای بررسی حقوقی مفهوم نسل کشی و مصادیق آن در ایران با حمید صبی، حقوق‌دان برجسته ایرانی که سابقه حضور در دادگاه ایران تریبونال و تریبونال‌های چین و اویغور را هم در کارنامه دارد، گفت‌وگو کرده است.

از دیدگاه شما تعریف حقوقی نسل کشی چیست؟

کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل کشی در ابتدا مفهوم یک گروه حمایت‌شده (Protected Group) را تعریف می‌کند. بر اساس این کنوانسیون، تلاش برای نابودی تمام یا قسمتی از یک گروه حمایت‌شده توسط روش‌هایی که ذکر شده، نسل کشی عنوان می‌شود. این گروه حمایت‌شده، می‌تواند یک گروه ملی، مذهبی یا اتنیکی باشد که تعریف دقیق آن در این کنوانسیون آمده است.

در این تعریف صرفاً تلاش برای نابودی کل این گروه‌ها، مبنای جرم تلقی نمی‌شود بلکه حتی قصد نابودی قسمت عمده‌ای از این گروه‌های حمایت‌شده، در صورتی که هیچ عملی هم در این زمینه رخ نداده باشد، می‌تواند ارتکاب جنایت نسل کشی عنوان شود.

به‌عنوان مثال، بهایی‌های ایران را می‌توان یک گروه مذهبی حمایت‌شده دانست. اما زندانیان سیاسی دهه شصت را نمی‌توان ذیل تعریف گروه حمایت‌شده گنجانند. چراکه این افراد، عقاید سیاسی متفاوتی داشتند و این امکان وجود داشت که از عقاید خود صرف‌نظر کنند.

یکی از فرض‌های اصلی در مورد گروه حمایت‌شده این است که، این گروه قابلیت تغییر یا برگشتن از عقاید خود را نداشته باشد. برای نمونه، اگر به بهایی‌ها بگویند در صورت گذشتن از دیانت خود در امان خواهند بود، مصادیق جنایت نسل کشی در مورد آن‌ها از بین خواهد رفت.

در دوران جنگ جهانی دوم، برای نازی‌ها تفاوتی

نداشت که افراد یهودی باشند یا از یهودیت خود دست کشیده و مثلا از دو نسل قبل مسیحی شده باشند. برای نازی‌ها، هر کس که خون یهودی داشت، ماهیتش قابل تغییر نبود. بنابراین در درجه اول تعریف آن گروه و سپس ثبات ماهیت مشخصه مشترک گروه در مصداق جنایت نسل‌کشی اهمیت دارد. به‌عنوان مثال، آنچه که در دادگاه مردمی اویغورها مطرح شد، این موضوع بود که آن‌ها نمی‌توانستند از اویغور بودن خود اعلام برائت کنند و کسی کاری به آن‌ها نداشته باشد.

در کشتار دهه شصت، گروه‌های مذهبی همچون بهائی‌ها نیز قربانیانی داشتند. از آن جمله می‌توان به اعدام ۱۶ شهروند بهائی طی روزهای ۲۶ و ۲۸ خرداد ماه ۱۳۶۲ شمسی در شیراز اشاره کرد. پیش از اعدام از برخی از این قربانیان پرسیده شده بود که آیا همچنان به دیانت بهائی باور دارند یا خیر. با توجه به آنچه که پیش‌تر در خصوص مولفه‌های تعریف نسل‌کشی برشمردید، آیا می‌توان شرایط بهائیان ایران را تحت عنوان جنایت نسل‌کشی قلمداد کرد؟

درمورد بهائی‌ها به‌سادگی می‌توان به این نتیجه رسید که آن‌ها یک گروه حمایت‌شده هستند. یک مذهب مشترک و یک هویت (identity) مشخصی دارند. همچنین شکی در آن نیست که رهبران جمهوری اسلامی قصد از بین بردن آن‌ها را داشته‌اند. بنابراین دو عامل اصلی جرم نسل‌کشی وجود دارد.

در این زمینه به کمک جامعه بهایی در انگلستان اقداماتی انجام شده است و مدارک زیادی حاوی بازداشت، شکنجه، سلب امکانات زندگی اعم از سلب حق تحصیل و نقض حق ازدواج بهائیان جمع‌آوری شده است.

اگر تمامی این مدارک به دادگاه برود، به احتمال زیاد می‌توان اثبات کرد که تمام اعمالی که حکومت جمهوری اسلامی در ۴۵ سال گذشته در رابطه با بهائیان انجام داده است، نسل‌کشی است. همچنین، قرار بود قانونی در انگلیس تصویب شود که بتوانیم به استناد آن به دادگاه برویم اما نشد. اگر این دعوی در دادگاه بین‌المللی مطرح شود، باید کشوری که عضو کنوانسیون باشد آن را طرح کند. به‌عنوان مثال آفریقای جنوبی علیه اسرائیل طرح دعوی نسل‌کشی کرده است.

در سال ۲۰۱۹، لرد دیوید آلتون، عضو پارلمان بریتانیا، لایحه‌ای را برای تصویب مطرح کرد که براساس آن به دادگاه‌های انگلیس امکان رسیدگی به جنایت نسل‌کشی داده شود. ما نیز در تهیه این لایحه همکاری داشتیم. نخستین لایحه قانونی آن در مجلس اعیان بریتانیا مطرح شد اما با اعلام انتخابات، مجلس منحل شد و لایحه از بین رفت.

بنابراین مبنای قانونی در دادگاه انگلیس برای طرح دعوی ایجاد نشد. از این رو دادگاه انگلیس هم‌اکنون صلاحیت رسیدگی به چنین دعوی را ندارد.

اشاره کردید که کردها را می‌توان تحت عنوان یک گروه اتنیکی شناخت و مصادیق جنایت نسل‌کشی را در مورد آن‌ها می‌توان برشمرد. جغرافیای ایران شامل اتنیک‌های متفاوتی است. هر یک از این اتنیک‌ها به‌نحوی درگیر ستم و تبعیض و محروم از امکان آموزش به زبان مادری‌اند. برخی از

فعالان اتنیکی از شرایط خود تحت عنوان نسل‌کشی فرهنگی یاد می‌کنند. به‌لحاظ حقوقی آیا چنین عنوانی صحیح است؟

در پیش‌نویس ابتدایی نسل‌کشی که توسط رافائل لمکین، وکیل لهستانی تهیه شده بود، یکی از عوامل مطرح، نسل‌کشی فرهنگی بود. متأسفانه در سند نهایی، بند چهارم که راجع به نسل‌کشی فرهنگی (Cultural genocide) بود، حذف شد. به این ترتیب، نسل‌کشی فرهنگی به عنوان یک جرم قابل مجازات در کنوانسیون نسل‌کشی توسط قوانین بین‌المللی تعریف نشد. متأسفانه کشورهای مختلفی که در تهیه نسل‌کشی دست داشتند، تصمیم به حذف این بند گرفتند. من همچنان باور دارم که یکی از موارد نسل‌کشی، نسل‌کشی فرهنگی است که در بسیاری از کشورها رخ می‌دهد.

بنابراین با حذف این بند، امکان اقامه دعوی برای کسانی که ادعای اتهام نسل‌کشی فرهنگی را متوجه حکومت‌ها و دولت‌ها می‌کنند، وجود ندارد؟

متأسفانه فعلا به جایی نمی‌رسد. می‌توان به عرف حقوق بین‌الملل که مواردی از مسائل فرهنگی را مطرح می‌کند، اشاره کرد. رافائل لمکین هم به همین موارد از حقوق استناد کرد که این مورد را به پیش‌نویس کنوانسیون نسل‌کشی افزوده بود. در سابقه تاریخی چنین مواردی وجود دارد اما در عمل، متأسفانه به جایی نرسید. کمیسیونی که کنوانسیون نسل‌کشی را تصویب کرد، این مورد را حذف کرد.

جواد عباسی توللی

بشر گفت‌وگو کرده است.

توانمندسازی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در یک جامعه از ملزومات اساسی برای حرکت به سمت توسعه است. عدم برخورداری یک جامعه از سطحی از این توانمندسازی‌ها منجر به توسعه نیافتگی و در نتیجه تولید و بازتولید نابرابری و تبعیض در آن جامعه خواهد شد. یکی از نمودهای توسعه نیافتگی در اجتماع ایران، تحقیر قوم‌های غیرفارس‌زبان به دلیل داشتن زبان و شاخصه‌های فرهنگی متفاوت است که عمدتاً از سوی دستگاه‌های دولتی ترویج شده است. در یک‌صد سال اخیر و هم‌زمان با آغاز مدرنیسم در ایران، حکومت‌های مرکزی عمدتاً با هدف یک‌دست‌سازی و یک‌پارچه‌سازی مردم، لهجه خاصی از زبان فارسی و همچنین، به‌طور ویژه، مذهب شیعه اثنی‌عشری را به‌عنوان زبان و دین رسمی فراگیر در کشور معرفی کرده‌اند. امری که هیچ‌گاه مورد پذیرش همه شهروندان ایرانی نبوده است. «آیا می‌توان نقض حقوق اقلیت‌ها در ایران نظیر نقض حق آموزش به زبان مادری را به‌عنوان یکی از مصادیق «نسل‌کشی فرهنگی» دانست؟ از دیدگاه علم حقوق، «نسل‌کشی فرهنگی» به چه معناست و چه مصادیقی در ایران دارد؟» پایه‌های اساسی زندگی گروه‌های ملی که طریق دوم را می‌توان معادل مفهوم «نسل‌کشی فرهنگی» در نظر گرفت. متأسفانه اما زمانی که

مصادیق «نسل‌کشی فرهنگی» در ایران



«کنوانسیون جلوگیری از نسل کشی و مجازات آن» به تصویب رسید، دولت‌ها به دلایل مختلف مفهوم «نسل کشی فرهنگی» را از این کنوانسیون کنار گذاشتند.

به طور کلی می‌توان گفت به دلیل رواج سیاست‌های استعمارگرانه برخی از دولت‌ها در آن زمان مفهوم «نسل کشی فرهنگی» از کنوانسیون یاد شده کنار گذاشته شد. همچنین، برخی از حقوق‌دانان بر این باور بودند که تصویب «نسل کشی فرهنگی» ممکن است موجب شود تا جلوی برخی از اقدامات برای پیشرفت و توسعه کشور گرفته شود.

به عبارت دیگر مفهوم «نسل کشی فرهنگی» در پیش نویس «کنوانسیون جلوگیری از نسل کشی و مجازات آن» آمده بود اما در زمان تصویب، این مفهوم حذف شد و تنها در ماده دوم و سوم این کنوانسیون، مصادیق آن نظیر کشتن اعضای گروه و آسیب‌های جدی جسمی یا روحی به اعضای گروه، تحمیل عمدی شرایط زندگی برای نابودی کامل یا جزئی فیزیکی آن و اعمال تدابیر به منظور جلوگیری از تولد در داخل گروه و همین‌طور انتقال اجباری کودکان از یک گروه به گروه دیگر، به‌عنوان جرم ضد بشری نسل کشی به‌رسمیت شناخته شد.

البته در همان زمان، برخی از قوم‌شناسان نیز عبارت «قوم‌کشی» را در برابر «نسل کشی فرهنگی» پیشنهاد کردند که مورد استقبال قرار نگرفت.

با توجه به تعریفی که از مفهوم «نسل کشی فرهنگی» داده شد، به نظر شما آیا می‌توان نقض حقوق اتنیک‌ها در ایران نظیر نقض حق آموزش به زبان مادری را به‌عنوان یکی از مصادیق نسل‌کشی فرهنگی دانست؟

به نظر می‌رسد که چنین امکانی وجود دارد چرا که زبان و فرهنگ، دو روی یک سکه هستند و تاثیر متقابلی بر یکدیگر دارند. همان‌گونه که زبان ریشه در فرهنگ دارد، خود زبان نیز تاثیر متقابلی بر فرهنگ افراد می‌گذارد یعنی از یکدیگر تاثیر و تاثر

می‌پذیرند. در کنوانسیون جلوگیری از نسل کشی و مجازات آن، نسل کشی به سه نوع متمایز تقسیم شده است: فیزیکی، بیولوژیکی و فرهنگی.

در مصادیق نسل کشی فرهنگی هم اعمالی مانند اخراج اجباری یا سیستماتیک رهبران گروه‌ها یا اقلیت‌ها، ممنوعیت زبان‌های قومی و از بین بردن یا ممنوعیت انتشار کتاب‌ها و آثار هنری و تخریب بناهای یادبود یا بناهای تاریخی اتنیک‌ها و اقلیت‌ها بیان شده بود. به عبارت دیگر، این موارد از مصادیق نسل کشی فرهنگی بود که در

پیش نویس کنوانسیون جلوگیری از نسل کشی و مجازات آن ذکر شده بود اما پس از تصویب کنوانسیون، این موارد حذف شد.

به نظر من، می‌توان جامعه جهانی را به این سمت و سو حرکت داد که منع آموزش به زبان مادری و حتی منع آموزش زبان مادری، می‌تواند از مصادیق نسل کشی فرهنگی باشد.

در حالی که در ایران اقلیت قومی وجود ندارد. به نظر من، ایران یک کشور کثیر الملّه است و به‌صورت تاریخی، ملت‌های مختلفی در جغرافیای ایران زندگی می‌کنند و نمی‌توان به این ملت‌ها، عنوان اقلیت قومی اطلاق کرد.

در مورد اقلیت‌های مذهبی هم همین تحلیل صادق است. اقلیت‌های مذهبی نیز دچار نسل کشی فرهنگی شده‌اند که مصادیق آن را می‌توان در جامعه ایران دید.

نسل‌کشی فرهنگی در ایران چه مصادیق دیگری دارد؟ برای نمونه، آیا می‌توان نابودی محیط زیست اتنیک‌های ایرانی مانند خشکانیدن عمدی دریاچه ارومیه را مرتبط با مفهوم نسل کشی فرهنگی دانست؟

به نظر من خشک شدن دریاچه ارومیه یا مواردی از این قبیل اگرچه رابطه مستقیمی با حقوق بشر و

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم
دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم
سر دبیر این شماره: مریم غفوری
تماس با مجله: mail@iranhr.net